



فصلنامه مطالعات راهبردی • سال ششم • شماره دوم • تابستان ۱۳۸۲ • شماره مسلسل ۲۰

مقالات علمی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اثبات‌گرایی پیچیده؛

روایت نوین آمریکایی از اثبات‌گرایی سنتی

دکتر اصغر افتخاری

معاون پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی

مقدمه

«درباره اینکه که چگونه می‌توانیم درباره امنیت و شیوه تحلیل آن اندیشه کنیم، رویکردها و دیدگاههای بسیار متفاوتی وجود دارد... نگرشی که غالب است، معمولاً بر دولت به مثابه یک کلی واحد نظر دارد و صیانت آن را از طریق اعمال و مدیریت قدرت و اجبار در سیاست بین‌الملل را دنبال می‌نماید. اما تحقیق ما نشان داد که زمان این نگرش اثباتی به پایان رسیده و دیدگاههای بدیل فرااثبات‌گرایی، امروزه در مدنظر هستند.» (۱)

خیزش موج انتقادی نسبت به روشهای اثباتی در حوزه مطالعات امنیتی (۲) و توسعه آن در نیمه دوم قرن بیستم، بسیاری از اندیشه‌گران را بدانجا رهنمون ساخت تا همچون «تری تریف»، «استوارت کرافت»، «لوسی جیمز» و «پاتریک مورگان» از زوال روش اثباتی و اقبال محققان و تصمیم‌سازان به روشهای فرااثباتی به عنوان شاخصه اصلی قرن ۲۱ سخن گویند. از این منظر، سیرفزاینده تحولات جوامع بشری، توسعه ارتباطات و ارتقاء میزان وابستگی بازیگران به یکدیگر، بهبود سطح آگاهی افراد و نهادها، سنگین شدن هزینه‌های تمسک به راههای خشونت‌بار حل و فصل تعارضها، تقویت شبکه نظارتی و بویژه شکل‌گیری ساخت نوینی از افکار عمومی در گستره جهانی، منجر شده تا الگوهای برآمده از روشهای اثباتی به علت اتکاء به عامل زور و جنبه‌های سخت‌افزاری «قدرت» در نظر و عمل «الگوهای مطلوب» ارزیابی نشده و تمدن بشری به ارایه الگوهای امنیتی مبتنی بر مولفه‌های نرم قدرت - از قبیل اخلاق، نظارت، همکاری، گفت‌وگو، فرهنگ و

تمدن و ... - اقدام نماید. (۳) اما رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حوادث بعدی آن در فاصله زمانی از کمتر از ۳ سال نسبت به پیش‌بینی اندیشه‌گرانی چون «تری تریف» نشان داد که این تلقی چندان صواب نبوده و «اثبات‌گرایی سنتی» پس از گذار از تیزاب نقد جدی مکاتب تفسیری و انتقادی و تبدیل شدن به «اثبات‌گرایی نوین»، (۴) دقیقاً در مقطعی از تاریخ (یعنی هزاره سوم) که گمان می‌رفت در حال رانده شدن به حاشیه مطالعات و معادلات امنیتی است به یکباره احیاء شده و در کانون توجه پژوهشگران و تصمیم‌سازان قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر روایتی از «اثبات‌گرایی کلاسیک» در دستور کار امنیتی بازیگران «معاصر» قرار گرفته و بدین ترتیب «پدیده شگفت‌انگیز قرن بیست‌ویکم» (یعنی بازیگران مدرن با دستور کار امنیتی سنتی) ظهور کرده‌اند.

نوشتار حاضر در ادامه سلسله مقالات مربوط به روش‌شناسی در حوزه «امنیت‌پژوهی» که به بررسی مکاتب سه‌گانه تفسیری، انتقادی و اثبات‌گرایی آغاز قرن بیست‌ویکم اختصاص داشت؛ نگاشته شده و در پی آن است تا با توجه به محیط امنیتی جهان در فردای ۱۱ سپتامبر، ملاحظات روش‌شناختی آن را مورد توجه قرار دهد. بررسی به عمل آمده حکایت از آن دارد که در پی وقوع رخداد ۱۱ سپتامبر، جریان مطالعات و معادلات امنیتی که بنظر می‌رسید بیشتر متأثر از روش انتقادی و متمایل به آموزه‌های غیراثباتی است، به یکباره تغییر جهت داده و به اثبات‌گرایی - آن هم از نوع سنتی آن که با کاربرد زور و جنگ‌گرایی تفسیر می‌شود (۵) - گرایش آشکاری پیدا می‌کند. نتیجه این رویکرد شکل‌گیری روایتی نوین از «اثبات‌گرایی سنتی» در عصر حاضر است که نویسنده از آن با واژه «اثبات‌گرایی پیچیده»^۱ یاد کرده است. اطلاق وصف «پیچیده» به واسطه بهره‌مندی این روش از دو سرچشمه «اثبات‌گرایی سنتی» و «ملاحظات نوینی» است که برای نخستین بار در حوزه آمریکایی صورت می‌پذیرد. نویسنده برای تبیین این دیدگاه در حال ظهور و تکوین، نخست به بررسی انتقادی ساخت مناسبات قدرت در گستره بین‌المللی می‌پردازد و سپس با استفاده از الگوی پیشنهادی «دونالد ام. اسنو»^۲ تصویر مورد انتظار از سیر مطالعات امنیتی در قرن بیستم را ارائه می‌نماید. در ادامه، از رهگذر انطباق این تصویر با عملکرد دولت آمریکا، معضل اخلاقی فراسوی قدرت‌های برتر جهت استفاده از زور برای ایجاد «نظم نوین جهانی» را مورد توجه قرار داده و تنها راه‌حل آن را در

1. Complex Positivism

2. Domal M. Snow

بازگشت به «اثبات‌گرایی» می‌بیند. در پایان، نظریه «جنگ نامتقارن» و عملکرد آمریکا در دو جنگ با القاعده و عراق، به عنوان الگوی نظری و عملی این مدعا مورد بررسی قرار می‌گیرند. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که رویکرد روش‌شناختی تازه‌ای در حال شکل‌گیری است که از حیث ماهیت ریشه در اثبات‌گرایی کلاسیک دارد، اما با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی قرن بیستم و بیست‌ویکم بازتعریف شده است. این رویکرد بیش از همه از ناحیه حوزه آمریکایی مطالعات امنیتی تایید می‌شود و چنین به نظر می‌رسد که موضوع محوری مطالعات امنیتی در قرن بیست‌ویکم خواهد بود.

الف. ساخت بین‌المللی مناسبات قدرت: سیستم حلقه‌ای

فروپاشی «ساخت دو قطبی قدرت» مجال مناسبی را برای طرح دیدگاه‌های مختلف - اعم از آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه - فراهم آورد، به گونه‌ای که در فاصله زمانی ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ سه رویکرد اصلی عرضه و در فضای جهانی مورد بحث قرار گرفتند:

نخست: واقع‌گرایان رادیکال؛ پیروان «فرانسیس فوکویاما»^۱ که الگوی «هژمونی مطلق» را تبلیغ می‌کردند.

دوم: واقع‌گرایان میانه‌رو؛ پیروان «ساموئل هانتینگتون»^۲ که قایل به اعتبار الگوی «برخورد تمدنی» هستند.

سوم: آرمان‌گرایان، قایلان به نظریه «گفت‌وگوی تمدنی» جناب آقای خانمی که الگوی «همکاری فرهنگی» را مدنظر داشتند.^(۶)

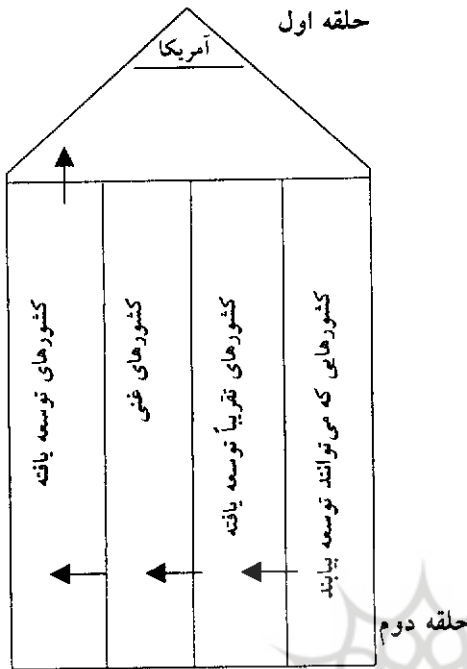
اما آنچه در مقام عمل رخ داد، شکل‌گیری «ساخت دو لایه‌ای قدرت» می‌باشد که «دونالد ام اسنو» از آن به «سیستم حلقه‌ای»^۳ یاد کرده است. مطابق این الگو، بازیگران مختلف سیاسی را می‌توان در دو دسته اصلی تقسیم کرد: حلقه نخست که کشور خواهان هژمون و همراهان فرهنگی آن را شامل می‌شود (یعنی ایالات متحده آمریکا، انگلیس، کانادا، و بسیاری از کشورهای اروپایی لیبرال دمکرات)، و حلقه دوم که طیف متنوعی از کشورهای مطرح و در آستانه ورود به حلقه نخست از درون سایر کشورهای جهان را دربرمی‌گیرد. (نمودار شماره ۱)

1. Francis Fukuyama

2. Samuel Huntington

3. Tiered System

حلقه اول



Source: D.M.Snow, *National Security*, p.319
 نمودار شماره (۱): سیستم جهانی حلقه‌ای

کشورهای حاضر در این حلقه افزون بر بهره‌مندی از سطح بالایی از توسعه و پیشرفت دارای تشابه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بالایی نیز هستند. به این جهت ویژگی‌های برجسته این حلقه را می‌توان «مشابهت منجر به همکاری»^۱ دانست. بزعم «اسنو» کشورهای عضو این حلقه به علت داشتن سیستم دموکراتیک با ثبات در داخل، اتکاء به بنیاد اقتصادی سرمایه‌داری و گرایش و التزام به اصول فرهنگی دموکراسی در مناسبات خود دارای حداقل

میزان اختلاف بوده و می‌توان ادعا کرد که «اختلاف آنها» در حاشیه قرار دارد. (۸) از این منظر «اسنو» پیرو تحلیلگرانی چون «ماکس سینگر»^۲ و «آرون ویلداوسکی»^۳ می‌باشد که در اوایل دهه ۹۰، قایل به تقسیم‌بندی جهان پس از جنگ سرد به دو منطقه اصلی بودند: منطقه صلح و منطقه آشوب.^۴ (۹) مجموع این تحلیلگران با اتخاذ نگرشی کانتی به صلح و امنیت، در نهایت به آنجا می‌رسند که: کشورهای عضو حلقه نخست با یکدیگر به جنگ و تعارض جدی نخواهند پرداخت؛ (۱۰) و به عبارتی «بنیادهای فرهنگی دموکراسی» ایشان را از نزاع منصرف ساخته به سوی صلحی پایدار رهنمون می‌سازد. (۱۱)

1. Cooperational Similarity
2. Max Singer
3. Aaron Wildavsky
4. Zone of peace & zone of turmoil

حلقه دوم

کشورهای حلقه دوم را باید بازیگران اصلی حوزه روابط بین‌الملل در مقام بروز آشوب و ناامنی قلمداد کرد؛ چرا که مطابق تحلیل «اسنو» منطق حاکم بر این حلقه «تنوع و تغییر»^۱ است که عامل محوری برای بروز جنگ و منازعه می‌باشد. بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که در شکل‌گیری آینده جهان، نوع رفتار این بازیگران تأثیرات ایجابی و سلبی چشم‌گیری را بر ساخت قدرت بین‌المللی خواهد گذارد. (۱۲) نکته مهم در این تحلیل تأکید است که «اسنو» و پیروان او بر «منطقه‌ای بودن» منازعات در این حلقه داشته و بر این باورند که امواج درگیری در مناطقی از این حلقه شکل می‌گیرد، آنهم بدون اینکه به درون حلقه اول تسری یابد. بازیگران قدرت‌مند حلقه اول در بهترین حالت به عنوان میانجی و عامل حل و فصل منازعه وارد این تعارضات شده و در نهایت سعی در کاهش شدت این برخوردها و مهار آنها دارند. از سوی دیگر، وجود قدرتهای مطرحی چون چین روسیه و هند در این حلقه و عدم تمایل آنها به کاربرد راهبردهای مبتنی بر کاربرد زور، احتمال توسعه درگیرها را منتفی ساخته و ساختار جهان آینده حداکثر با منازعات منطقه‌ای در حلقه نخست و نیز میانجی‌گری قدرتهای برتر حلقه اول، تعریف می‌شود. به عبارت دیگر در ماتریس منافع ملی، به علت نبود تهدیدات جدی نسبت به منافع حیاتی و مهم در سه لایه امنیت، اقتصاد و رفاه اجتماعی، برای این بازیگران گزینه «کاربرد نیروی نظامی» مطلوبیت و ضرورت خود را از دست می‌دهد (نگاه کنید به نمودار شماره ۲) و آنچه باقی می‌ماند، حوزه‌های چالش برانگیزی است که در درون حلقه دوم وجود دارد و «قلمرو صلح» از آن ایمن است. نتیجه روش‌شناسی‌ای که از «سیستم حلقه‌ای جهان»، پیشنهادی اسنو حاصل می‌آید، آن است که: اولاً: در حلقه نخست اثبات‌گرایی کلاسیک و حتی نوین به حاشیه ملاحظات امنیتی رانده خواهد شد و مولفه‌های قدرت نرم - از قبیل فرهنگ، اخلاق، همکاری و ... - مبنای راهبرد امنیتی کشورهای این حلقه را تشکیل خواهد داد.

نمودار شماره ۲
(ماتریس منافع ملی)

ثانیاً: اثبات‌گرایی به علت فضای متنوع حاکم بر حلقه دوم، در سه منطقه بصورت جدی مطرح خواهد بود. (کشورهای غنی، تقریباً توسعه یافته و قابل توسعه که در نمودار شماره ۱ نشان داده شده‌اند) افزون بر آن، بخشی از ملاحظات امنیتی کشورهای توسعه یافته حاضر در حلقه دوم

منافع حاشیه‌ای	منافع مهم	منافع حیاتی	اصل وجودبازبها	سطوح منافع
۳. منافع انسانی	۲. رفاه	۱. منافع حیاتی		منافع غیر اصلی
		۲. منافع مهم		دفاع از کشور
				بهبود اقتصادی
				ارتقاء سطح زندگی
				توسعه ارزشها
				۳. منافع انسانی

استفاده از نیروی نظامی و بروز درگیری

عدم استفاده از نیروی نظامی

Source: D.M. Snow, *National Security*, p. 182.

را نیز شکل می‌دهد. این کشورها به علت ماهیت دوگانه‌ای که دارند (یعنی ارتباط وثیق‌شان با حلقه اول و در عین حال حضورشان در حلقه دوم)، بالاچار هر دو الگوی سخت‌افزاری و نرم‌افزاری قدرت را مبنای امنیت ملی‌شان قرار داده و از هر دو روش اثباتی و مدرن به موضوع خواهند نگریست. (۱۳)

ب. تغییر در مناسبات قدرت؛ نظام هژمونیک

«سیستم حلقه‌ای» پیشنهادی «اسنو» اگرچه با روندهای کلی قرن بیستم و پیش‌بینی‌های ارایه شده مبنی بر شکل‌گیری جامعه شبکه‌ای در قرن بیست‌ویکم، هماهنگی لازم را داشت و به تعبیر «رابرت کاکس»^۱ به علت جمع بین واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی، توانسته بود به چشم‌اندازی مطلوب از جهان آینده مبنی بر «چندگرایی»^۲ دست یابد. (۱۴) اما در گذار از مقطع حساس ۱۱ سپتامبر دچار حک و اصلاح شده و

1. Robert Cox

2. Multilateralism

ترکیب «واقعیت - آرمان» به نفع «واقعیت» به هم خورد. چنین است که «اثبات‌گرایی پیچیده» که زاینده نظریه‌پردازان نومحافظه‌کار آمریکایی و بازتابی از عملکرد دولت بوش است، موضوعیت می‌یابد.

۱. اقتصاد در برابر امنیت

نقطه آغازین در رویکرد آمریکایی با طرح نظریه «نظم نوین جهانی» جرج بوش پدر گذارده شد که به علت ناکامی‌های اقتصادی دولت وی با پیروزی «کلیتون» از حیث روش‌شناختی، تغییر سمت و سو داد. در واقع گرایش شدید «دولت کلیتون» به مقوله «رفاه اجتماعی» منجر شد تا به تعبیر «الکس وادان»^۱ در کتاب «میراث دولت کلیتون»، سنت رفاه اجتماعی پس از بوش پدر احیاء شده و روح تازه‌ای در جامعه آمریکا دمیده شود و معادلات امنیتی، بیشتر با روش‌های نرم‌افزارانه پیشنهادی از سوی کارشناسان و نظریه‌پردازان «فرااثبات‌گرا» مورد توجه قرار گیرد. (۱۵) تحلیل تیم مشاوران، همکاران رئیس جمهور در دولت، ایده‌های شخص رئیس جمهور و ... تماماً حکایت از آن دارند که کلیتون برای تامین هدف راهبردی «استیلا»، بیش از اثبات‌گرایی به الگوی روش‌شناختی «مدرن» اقبال داشته است. (۱۶) آغاز دوره ریاست جمهوری بوش پسر اگرچه در فضایی مشابه بود، اما ۱۱ سپتامبر فرصت مناسبی را فراهم آورد تا نگرش «جنگ‌گرا» تقویت شود. علت این امر نیز به اولویت یافتن مؤلفه «امنیت» بر «رفاه اقتصادی» در درون جامعه آمریکایی برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. یک واقعیت حکایت از آن دارد که برآورد راهبردی به عمل آمده از توان موثر آمریکا این کشور را در رتبه نخست جهانی قرار داده و به تنهایی با ۲۵ کشور بعد از خود در سطح جهانی برابر می‌نماید. (۱۷) این برآورد دولتمردان آمریکایی را به آنجا رهنمون ساخت که «اولویت نخست» را به «تامین رفاه عمومی» و کسب رضایت عمومی در داخل اختصاص دهند. این معادله با واقعه ۱۱ سپتامبر در واقع واژگون شد و شوک امنیتی ناشی از این رخداد، نشان داد که «امریکا» به عنوان کشور مطرح در «حلقه اول» نظام بین‌الملل ایمن از «تهدیدات خارجی» نیست. (۱۸) در چنین فضایی است که راهبرد «استقرار قدرت مستولی آمریکا» از طریق کاربرد قدرت نظامی موضوعیت می‌یابد.

۲. سخت‌افزارگرایی در سیاست قدرت

در پی تحول در رابطه امنیت - اقتصاد و «اولویت یافتن» نیروی نظامی، سنت اثبات‌گرایی مورد توجه تصمیم‌سازان و اندیشه‌گران آمریکایی قرار گرفت. نکته قابل توجه آنکه این الگوی تازه به میزان زیادی وام‌دار تلقی‌های سنتی تا نوین اثبات‌گرایی بود و به این جهت موارد زیر را می‌توان مورد توجه قرارداد: مشاهده می‌شود که:

یک. منطق بازی با حاصل جمع صفر ارزیابی می‌شود (بازیگران در صفحه قدرتی تشکیل شده از دو قطب سیاه و سفید قرار دارند و می‌توانند له یا علیه یکدیگر باشند) دو. جریان قدرت، هدایت‌گر افکار عمومی و نه تابع افکار عمومی ارزیابی می‌گردد. (۱۹) سه. قدرت برتر مایل به داشتن جایگاه متمایز از سایر قدرتها (استثناء‌گرایی) بوده و به این جهت سامان قدرت بر اساس اصل «نابرابری» شکل می‌گیرد. (۲۰)

چهار. نظامیان و الگوهای نظامی، در اولویت طرح و برنامه‌ریزی قرار می‌گیرند.

پنج. روش برخورد نظامی و استفاده از جنگ‌افزارها، برضد مخالفان توسعه می‌یابد. (۲۱) حمله آمریکا به افغانستان و عراق، ایستادگی در مقابل افکار عمومی جامعه جهانی، کم‌رنگ شدن نقش سازمان ملل متحد، دو قطبی شدن فضای سیاست جهانی (طرح دوگزینه اصلی همکاری یا ایستادگی در برابر آمریکا)، یکجانبه‌گرایی دولت بوش و خواست وی مبنی بر «استثناء شدن» این کشور از بسیاری از اصول و ضوابط بین‌المللی از جمله شواهدی هستند که حکایت از آن دارند که «سخت‌افزارگرایی» جوهره اصلی سیاست جهانی آمریکا را در سالهای آغازین قرن بیست و یکم تشکیل می‌دهد.

۳. مسئله اخلاقی سخت‌افزارگرایی

مهمترین مشکل دولتمردان آمریکایی برای اجرایی سیاست‌های نظامی، تعریف «تهدیداتی» است که کاربرد «قدرت نظامی» را توجیه نموده و ضروری سازد. جهت درک این مسئله لازم است بین دو فضای «طبیعی» و «مدنی» تفکیک قایل شویم. در حالی که در فضای «طبیعی» بواسطه حاکمیت اصل «تنازع بقا» تضارب بازیگران قدرتمند و ضعیف امری غیراخلاقی و نادرست ارزیابی نمی‌شود (و دارونیسم امنیتی نیز آن را توجیه می‌کند)؛ در فضای مدنی این مواجهه پدیده‌ای «غیراخلاقی» تلقی می‌گردد که از دیدگاه اندیشه‌گرانی چون «هدلی آرکز» «جیمز چیلر» چارلز کیککی» و «تری ناردین»، اقدام به

آن بزرگترین تهدید برای «امنیت بین‌المللی» ارزیابی می‌شود. بر این اساس مهمترین مانع در برابر احیاء «اثبات‌گرایی» مشکله اخلاقی است که به عنوان یکی از جریان‌های اصلی سالهای پایانی قرن بیستم در حوزه مطالعات امنیتی بدان پرداخته شده است. (۲۲) در این چارچوب بازیگران سیاسی از حیث توان راهبردی خود به چهار دسته کلی (مطابق جدول شماره ۱) تقسیم می‌شوند: ابرقدرت، برتر، متوسط و ضعیف.

جدول شماره (۱)

گونه‌شناسی توان استراتژیک بازیگران

با توجه به فاصله بین بازیگران هر یک از این چهار گروه می‌توان بوجود گسستی اشاره داشت که در صورت تقابل یکی از کشورهای گروه اول با یکی از اعضای گروه‌های سوم و چهارم و یا یکی از اعضای گروه دوم با عضوی از گروه چهارم پدید می‌آید. این فاصله که ناشی از برآورد راهبردی بسیار متفاوت طرفین نزاع است، از حیث اخلاقی در دوران مدنی مورد

گروه اول ابر قدرت‌ها	بازیگرانی که به تنهایی دارای توان مدیریت امنیتی گستره جهانی هستند.
گروه دوم قدرت‌های برتر	بازیگرانی که در قالب سازمان‌های جمعی، قادر به مدیریت امنیتی در گستره جهانی هستند.
گروه سوم قدرت‌های متوسط	بازیگرانی که به تنهایی در سطح منطقه‌ای قادر به مدیریت امنیتی هستند.
گروه چهارم قدرت‌های ضعیف	بازیگرانی که در بهترین حالت قادر به مدیریت امنیتی در سطح ملی هستند.

تایید نیست و به این مناسبت مشاهده می‌شود که جنگ سرد در تقابل بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) که متعلق به گروه راهبردی مشابهی هستند، تعریف می‌شود. مشکله اخلاقی از نیمه دوم قرن بیستم این چنین مطرح می‌شود که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی عملاً رقیب هم‌سنگ آمریکا، از بین رفته و تنها دو گزینه فراسوی دولت آمریکا باقی می‌ماند:

گزینه اول تعریف رقیب تازه از درون اعضای گروه سوم است که در این صورت هرچند مسئله اخلاقی به علت فقدان گسست راهبردی موضوعیت نخواهد یافت اما نتیجه و ماهیت تقابل، مطلوب آمریکا نخواهد بود.

گزینه دوم تعریف رقیب از درون بازیگران گروه‌های سوم و چهارم است که در آن صورت نتیجه تعارض - با توجه به فاصله زیاد توان دو بازیگر - پیشاپیش به نفع آمریکا تمام خواهد شد. اما مشکل اخلاقی چنین اقدامی بسیار جدی است. دولت جرج بوش با توجه به راهبرد اعلامی آمریکا در قرن ۲۱ و سیاست‌های به اجرا گذارده در سالهای آغازین این قرن، نشان داد که دومین گزینه را انتخاب نموده است و در عوض تلاش نمود تا به نوعی بر مشکل اخلاقی ناشی از این گزینه فایق آمده، تاثیر گذاری آن را به حداقل ممکن برساند. در واقع باید گفت اثبات‌گرایی به صورت پیچیده طراحی می‌شود تا این نیاز دولت آمریکا را برآورده سازد.

ج. اثبات‌گرایی و حل مسئله اخلاقی کاربرد قدرت

در پی دستور کار قرار گرفتن «الگوی نظامی» برای ایجاد نظم نوین توسط دولت بوش، جامعه علمی در تلاشی همسو اقدام به ارائه نظریه‌هایی نمود تا بتواند به نوعی بر معضل اخلاقی اثبات‌گرایی که زاینده نیمه دوم قرن بیستم است، فایق آید. در ادامه این مقاله، دو تفسیر اصلی از این اقدام نظری ارائه خواهد شد.

۱. جنگ نامتقارن: برون‌شویی آمریکایی

جوهره «جنگ نامتقارن» را آن گونه که تحلیل‌گرانی از قبیل «رابرت دی. استیل»^۱ (۲۳) اظهار داشته‌اند، دو رکن اصلی تشکیل می‌دهد که یکی مرتبط با کشور مهاجم و دیگری در ارتباط با کشوری است که مورد هجوم قرار گرفته است:

رکن اول. قدرت‌سازی مجازی

تفکیک بین «قدرت» و «قدرت‌افکنی» از جمله آموزه‌های نوینی است که ریشه در مطالعات کلاسیک حوزه «جنگ» دارد. به عنوان مثال «سان‌ترو» در کتاب معروف خود

«هنرجنگ» تاکید دارد که استفاده از «فریب» می‌تواند به نفوذ و تاثیر گذاری بیشتر قدرت نظامی منجر شود و از این طریق یک قدرت به ظاهر کوچک را به قدرت برتر غلبه بخشد. اگرچه این ایده در طول دوران جنگ سرد مورد توجه استراتژیستها بوده است، اما به علت نزدیکی توان نظامی بازیگران رقیب معمولاً به آن استناد نمی‌شد و تنها در دهه ۹۰ و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است که به علت نبود رقیب با قدرت مقارن برای آمریکا، این اندیشه توسط وزارت دفاع آمریکا مورد پالایش و کاربرد جدی قرار گرفت. به گونه‌ای که در گزارش چهارساله بررسی دفاعی آمریکا بطور رسمی به وجود چنین تهدیدی اشاره شده و مبنای استنتاج و تجویز دفاعی برای آینده آمریکا قرار می‌گیرد. پس از آن در گزارش گردهمایی دفاع ملی آمریکا این رکن از جنگ نامتقارن با وضوح بیشتری بیان شده و نویسندگان تصریح می‌کنند که دشمنان آمریکا احتمالاً توانسته‌اند با استفاده از راههای جدید، به متقارن کردن توان اندک نظامی خود با توان بالای آمریکا نایل آیند. نتیجه این تلاش انجام مطالعه موردی مستقلی در باب «تهدیدات نامتقارن» بود که در سند فراهم شده از سوی ستاد مشترک آمریکا کراراً به آن استناد شده است. این ایده متعاقباً مورد تایید کنگره واقع شده و به درون استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ وارد می‌شود. (۲۴)

خلاصه آنکه، ایده «قدرت‌سازی مجازی» با ایجاد تصویری غیرواقعی از قدرت بازیگر رقیب، بر آن است تا «تعادل» مورد نیاز برای استفاده از زور در دفع تهدیدات احتمالی را برای بازیگر برتر فراهم آورد و بدین ترتیب وجود «تهدید نامتقارن» به عنوان مجوزی برای کاربرد نیروی نظامی در عرصه مناسبات بین‌المللی بر ضد کشورهای ضعیف محسوب می‌شود. (۲۵)

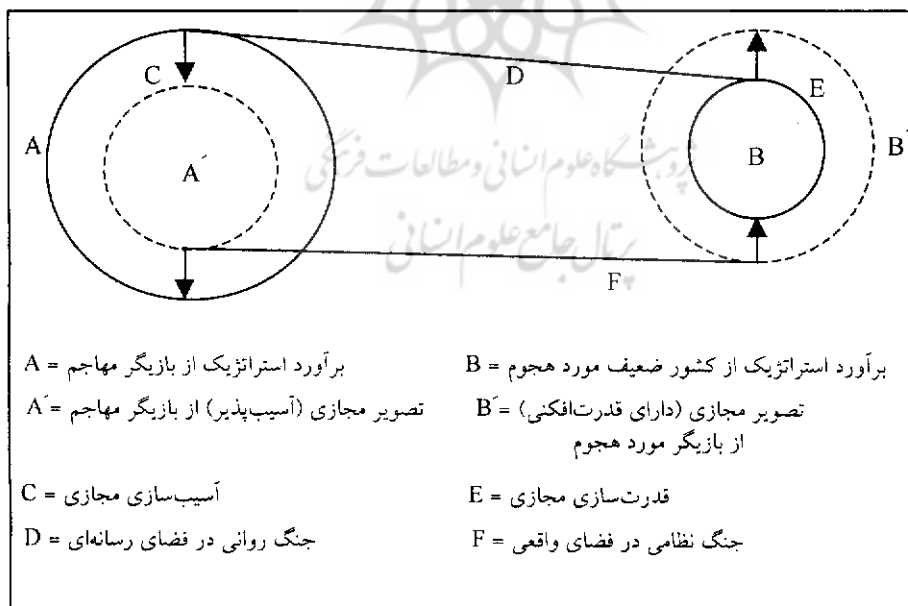
رکن دوم. آسیب‌سازی مجازی

وجود رابطه مستقیمی بین «توسعه» و «آسیب‌پذیری»، مکمل رکن نخست است که با موضوعیت کشور مهاجم صورت می‌پذیرد. توضیح آنکه اگرچه میزان قدرت یک بازیگر با افزایش توان‌مندی‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی او مرتبط بوده و در کلیه چهره‌های قدرت به نوعی این ارتباط وجود داشته است، اما تاکید بر این واقعیت که توسعه توان‌مندی‌ها، بطور همزمان آسیب‌پذیری‌های بازیگر را نیز افزایش می‌دهد؛ از

جمله نکاتی است که مورد توجه جدی طراحان و پیروان نظریه «جنگ نامتقارن» قرار گرفته است. از این منظر - چنانکه «استیون مترز» و «داگلاس جانسون»، بیان داشته‌اند - قدرت‌های برتر در معرض تهدیدات تازه‌ای قرار می‌گیرند که رقبای توسعه نیافته آنها از آن ایمن می‌باشند. به عنوان مثال توسعه شبکه ارتباطی و استفاده از سیستم‌های هوشمند به جای انسان برای برنامه‌ریزی و کنترل صدها پرواز در یک روز، اگرچه امتیازات بسیاری دارد اما این آسیب جدی را نیز دارد که به کشور مهاجم امکان آن را می‌دهد تا با نفوذ به درون سیستم کنترل پروازها، نسبت به بروز فجایع بزرگ انسانی و اختلال در درون واحد سیاسی مقابل اقدام نماید. حال آنکه اصل وارد آوردن چنین تهدیدی بر ضد کشور ضعیفی که از داشتن چنین سیستمی بی‌بهره است، اساساً منتفی است. (۲۶)

نتیجه کاربرد این دو رکن، ایجاد تصویر مجازی از تهدید مورد نظر قدرت نظامی برتر می‌باشد که با کمک رسانه‌های جمعی، ماهیتی واقعی به خود می‌گیرد. حال با توجه به نمودار شماره ۳ می‌توان، نتیجه راهبردی ناشی از این سیاست را چنین خلاصه کرد که:

نمودار شماره (۳)
الگوی جنگ نامتقارن



به علت وجود تهدیدات نامتقارن (از قبیل تروریسم) که به صورت یکسویه از طرف کشورهای به ظاهر ضعیف متوجه بازیگران توسعه یافته و قدرتمند می‌شود و به عبارتی افزایش میزان «قدرت افکنی» این بازیگران، دیگر نمی‌توان مدعی وجود اختلاف بین توان استراتژیک بازیگر A و B شد چرا که تصاویر مجازی واقعیت بخشیده شده (یعنی A و B) دلالت بر همسنگی این قدرتها و تجویز اقدامات دفاعی و پیشگیرانه دارد. در مورد عملیات دفاعی می‌توان تجربه حمله آمریکا به افغانستان را مثال زد که مورد تایید عمومی قرار گرفت و در مورد عملیات پیشگیرانه نیز می‌توان به سیاست آمریکا در مقابل عراق اشاره داشت که البته با استقبال کمتری مواجه شد. در مجموع، نظریه «جنگ نامتقارن» نیاز قدرت برتر برای شروع جنگ بر ضد قدرت‌های ضعیف جامعه جهانی را برآورده نموده و بدین ترتیب کاربرد راهبرد اثبات وجود قدرت مستولی از طریق برخورد با حلقه‌های ضعیف زنجیره روابط بین‌الملل را میسر می‌سازد. (۲۷)

۲. جنگ نامتعادل: بدیلی انتقادی

علی‌رغم کاربرد زیاد نظریه «جنگ نامتقارن» در عرصه نظر و عمل، چنین به نظر می‌رسد که این نظریه از چند ناحیه به شدت مورد نقد قرار گرفته است: یک. هیچ یک از مصادیق بیرونی جنگ نامتقارن (شبکه القاعده و یا رژیم بعثی) در عمل «تهدید نامتقارنی» را برای بازیگر مهاجم (آمریکا) ایجاد نکرده‌اند. دو. هیچ یک از بازیگران در معرض تهدید دولت آمریکا (سوریه، ایران، و یا گروه‌های مقاومت فلسطینی) اقدام به ایجاد تهدیدی نامتقارن بر ضد قدرت خواهان استیلا، ننموده‌اند.

سه. توان بالای فنی، اطلاعاتی و اقتصادی قدرت‌های برتر منجر شد تا همزمان با توسعه میزان آسیب‌پذیریهای آنها، امکان مهار توان «قدرت افکنی» نیز در خود ایجاد شود. محدودیت دسترسی بازیگران ضعیف به دانش‌های پیشرفته و فاصله زیاد بین اعضای گروه اول و دوم با کشورهای دسته سوم و چهارم موید این مدعاست. ملاحظات انتقادی بالا دلالت بر آن دارد که «تهدیدات نامتقارن» از حیث عملیاتی وجود خارجی ندارد و تنها مفهومی مجازی است که بیشتر در سطح نظریه‌پردازی کاربرد داشته است. بدین ترتیب پرسش از چگونگی توجیه منازعه بین قدرت برتر با قدرت‌های

ضعیف و متوسط، نیازمند پاسخ‌گویی است که از آن به «نظریه جنگ نامتعادل» یاد نموده‌ام. ارکان این نظریه (با توجه بر نمودار شماره ۴) عبارتند از:

رکن اول: اقدام رسانه‌ای

در این مرحله بازیگر برتر با استفاده از رسانه‌های جمعی و مدیریت آنها، سعی در قرار دادن بازیگر هدف در مرکز فعالیت‌های رسانه‌ای نموده و از این طریق تصویری مجازی از بازیگر مورد نظر تولید و عرضه می‌دارد. (فرآیند M)

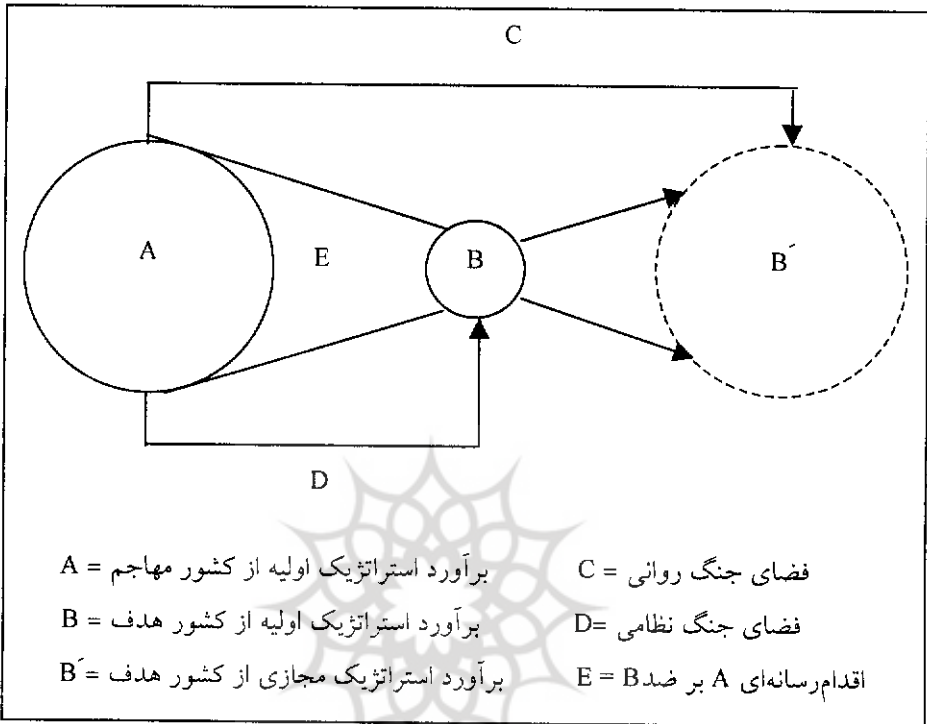
رکن دوم. جنگ روانی

اقدام رسانه‌ای زمینه مناسب برای شروع جنگ روانی را فراهم می‌آورد؛ بدین صورت که تلاش می‌شود تا دستگاه تصمیم‌ساز در کشور هدف دچار اختلال در سیاست‌گذاری هدفمند شده و بدین ترتیب شرایط مناسب برای ایجاد ائتلاف برضد کشور فراهم آید. در واقع هدف از جنگ روانی، ایجاد واکنش منفی برضد تصویر مجازی (B) خلق شده طی اقدام رسانه‌ای است.

رکن سوم. جنگ نظامی

در حالی که تعارض بین دو بازیگر در سطح A و B تعریف می‌شود، اقدام نظامی در فضایی متفاوت و با دو بازیگر A و B صورت می‌پذیرد. نتیجه آنکه، قدرت برتر در زمانی کوتاه‌تر و با تلفاتی اندک، می‌تواند به اهداف نظامی خویش نایل آید. هرچه بازیگر مهاجم (A) در استقرار تصویر مجازی B نزد مردم و دولت کشور B و سایر ملل و دولتمردان توفیق بیشتری داشته باشد، نتیجه کاربرد زور از سوی A مطلوب‌تر و کارآمدتر خواهد بود.

نمودار شماره (۴)
الگوی جنگ نامتعادل



نتیجه‌گیری: اثبات‌گرایی آمریکایی

در بررسی تأثیرات مهم واقعه ۱۱ سپتامبر از حیث روش‌شناختی، می‌توان به احیاء «اثبات‌گرایی سنتی» در فضای فرامدرن قرن بیست‌ویکم اشاره داشت که طی آن ملاحظات سخت‌افزارانه‌ای - که جوهره نخستین سیاست‌های امنیتی در جوامع بشری را شکل می‌دهد - بار دیگر در دستور کار جدی دولتمردان آمریکا قرار گرفت. اگر بپذیریم که اثبات‌گرایی سنتی به میزان زیادی ریشه در «ملاحظات نظامی» دارد؛ آنگاه نمی‌توان نقش برجسته آمریکا را در توجه مجدد به «اثبات‌گرایی» در قرن حاضر، منکر شد. به همین دلیل است که نویسندگان این‌گونه از اثبات‌گرایی را که روایتی نوین از معنای سنتی اثبات‌گرایی است با عنوان «اثبات‌گرایی آمریکایی» نیز می‌شناساند که ترکیبی «پیچیده»

دارد. علت این پیچیدگی، تکوین «اثبات‌گرایی قرن بیست‌ویکمی» در بطن جامعه پیشرفته‌ای است که در قرن بیستم به عنوان پیشگام جریان منتقد به «اثبات‌گرایی سنتی و مدرن» شناخته می‌شد. بر این اساس اقدام نومحافظه‌کاران آمریکایی در خلق مفهوم جدید «تهدید نامتقارن»، در واقع به بازتعریف «امنیت» و جایگزینی گفتمان سنتی به جای گفتمان مدرن امنیتی، منجر شد که از جمله نتایج مهم آن در حوزه روش‌شناسی احیاء «اثبات‌گرایی» (به عنوان روش همیشه همراه گفتمان سنتی امنیت) در فضای قرن بیست‌ویکم می‌باشد. بنابراین می‌توان چنین پیش‌بینی نمود که جهان در معرض شوک امنیتی جدیدی قرار دارد که از جمله اولین نمودهای آن یکجانبه‌گرایی آمریکا، تهدید آشکار بازیگران مستقل ملی، بی‌اعتبار شدن جایگاه سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و اصل «ناابرابری» در معادلات بین‌المللی به نفع قدرت‌های برتر، می‌باشد.



ژرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. Terry Terriff, Stuart Croft, Lucy James, & Patrick M.Morgan, *Security Studies Today*, UK, Polity Press, 1999, p.119.
۲. گونه‌شناسی مکاتب اثباتی در حوزه مطالعات امنیتی را در مقاله زیر به صورت مبسوطی آورده‌ام. افتخاری، اصغر، «روش‌شناسی اثباتی در مطالعات امنیتی»، *مصلحنامه مطالعات راهبردی*، سال ۶، (بهار) ۱۳۸۲، شماره مسلسل ۱۹، صص ۱۱-۳۱.
۳. در این باره رک. افتخاری، اصغر، (گردآوری و ترجمه)، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، بویژه بخش سوم و چهارم، همچنین رجوع شود به:
Richard H. Shultz, Roy Godson & George H. Quester, *Security Studies For 21st Century*, Washington, Brasseys, 1997.
۴. جهت آشنایی با کلیات روشهای تفسیری و انتقادی و ظهور اثبات‌گرایی نوین رجوع شود به: افتخاری، اصغر، «فرهنگ امنیت جهانی»، در مک کین لای و آرلیتل، *امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰ و صص ۷۲ - ۹.
۵. رک. افتخاری، اصغر، «روش‌شناسی اثباتی در مطالعات امنیتی»، پیشین.
۶. به منظور آشنایی با مبانی الگوی «گفت‌وگوی تمدن‌ها» رک. خاتمی، سیدمحمد، *توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی امنیت*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹؛ تاجیک، محمدرضا، *جامعه امن در گفتمان خاتمی*، تهران، نی، ۱۳۷۹. برای مطالعه مبانی دو الگوی دیگر رک:
-Huntington. Samuel P. *The Clash of Civilizations & The Remaking of World Order*, Simon & Schuster Inc., 1996; Fukuyam, F. *The End of History & The The Last Man*, Harmondsworth, Penguin, 1992.
7. Snow. Donal M. *National Security: Defense Policy in a Changed International Order*, New York, St. Martin Press, 1998, chaps.1,6.
8. Ibid. p.11.
9. See Singer, Max & Aaron Wildavsky, *The Real World Order: Zones of Peace, Zones of Turmoil*, Chatham, Chatham House, 1993.

10. See Snow, Donal M. *The Shape of The Future: The Post – Cold War World*, Armok, N.Y., M.E. Sharpe Publishers, 1995.

۱۱. رک، کانت، ایمانوئل. *صلح پایدار*، محمد صبوری، تهران، به باوران، ۱۳۸۰.

12. Snow, D, *National Security*, op.cit. (note:4),pp.13-14; also Snow, D. *Third World Conflicts & American Response in The Post – Cold War Ward*, Carlisle Barracks, Strategic Studies Institute, 1991.

13. See Mandelbaum, Michael, *The Fate of Nations: The Search For National Security in The Nineteenth & Twentieth Centuries*, UK, Cambridge, C.U.P., 1988; Joseph Nye & Robert O.Keohane, *Power & Interdependence: World Politics in Transition*, Boston, Little & Brow, 1977.

۱۴. کاکس، رابرت دبلیو، *رتالیسم نو: چشم‌اندازی بر چند جانبه‌گرایی*، مهدی رحمانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۳۹ – ۱۵.

15. Waddan, Alex , *Clintons legacy? A New Democrat in Governance*, Palgrave, 2002, pp. 128 – 52.

16. Pfiffner, James P. *The Modern Presidency*, Bedford, St. Martin, 2000,pp. 69 – 82.

۱۷. ابوالفتح، امیرعلی، (گردآورنده)، *برآورد استراتژیک ایالات متحده آمریکا*، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ج ۱، ۱۳۸۱.

۱۸. مبانی این تحول را بصورت مبسوط در نوشتار زیر آورده‌ام. *انتخاری، اصغر، سومین شوک امنیتی ۱۱ سپتامبر*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی، ۱۳۸۱.

19. See Zelizer, Barbic & Stuart Allan (eds), *Journalism After September 11*, London & New York, Routledge, 2002.

20. See Hurrell Andrew, & N. Gaire (eds), *Inequality, Globalization & World Politics*, Oxford, O.U.P.1999.

۲۱. نک. کمیسیون امنیت ملی آمریکا، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، جلال دهمشگی و دیگران، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۰؛ خلیل‌زاد، زالمی و یانلسر، *استراتژی برای قرن بیست‌ویکم*، مرکز تحقیقات و بررسی‌ها، تهران، آمین، ۱۳۷۹؛ *پرسش و پاسخ ستا، سیا و وزارت امور خارجه آمریکا*، ترجمه: ناشر، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱.

۲۲. رک. *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، پیشین (یادداشت شماره ۳)، بخش چهارم.

۲۳. استیل، رک. رابرت دی. «ستاد جدید اطلاعات»، *نگاه*، سال ۳۴، صص ۵۴ – ۳۶.

۲۴. رک، متز، استیون و داگلاس جانسون، «عدم تقارن و استراتژی نظامی ایالات متحده آمریکا»، عبدالحسین حجت‌زاده، نگاه، سال ۳، بهمن (۱۳۸۱)، شماره ۳۱، صص ۵۵ - ۴۲.

۲۵. در خصوص سطوح، ابعاد و اصول ایده «عدم تقارن» رجوع کنید به:

- Metz, Steven *Armed Conflict in The 21st Century*, Carlisle, U.S.Army War College, Strategic Studies Institute, April 2000; Alexander, John B. *Future War*, New York St, Martin, 1999.

۲۶. رک. «عدم تقارن و استراتژی نظامی ایالات متحده آمریکا، پیشین (یادداشت شماره ۲۴).

۲۷. جهت مطالعه مصادیق تاریخی استفاده از اثبات‌گرایی برای تجویز برنامه‌های نظامی توسط دولت آمریکا نک.

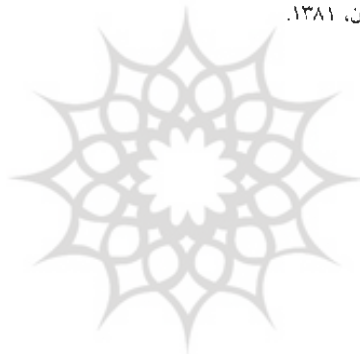
گروه مطالعات ریاست جمهوری آمریکا، سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه، ترجمه: ناشر، تهران، موسسه

فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۰؛ حصار، سامی، *امریکا در خلیج فارس*:

چالش‌ها و چشم‌اندازها، ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر

تهران، ۱۳۸۱؛ کیسین کارل و دیگران، *جنگ آمریکا و عراق*، ترجمه: ناشر، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و

تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی